هو العلیم

آداب و مراقبه در دهه اول ذی‌الحجه

از میقات حضرت موسی تا دعای عرفه و نماز عید

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۰۲

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّد
و على آله الطّيّبين الطّاهرين
و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

به مناسبت ايّام ذىحجّه و عنايتى كه بزرگان نسبت به اين ايّام داشتند و تذكّراتى كه مىدادند، آن بحث مستمرّ خودمان را إنشاءالله به جلسهاى ديگر موكول مىكنيم و قدرى راجع به مطالبى كه بيشتر بايد به آنها توجّه بشود، صحبت مىكنيم، گرچه رفقا بسيارى از آنها يا همهٔ آنها را اطلاع دارند، اما از باب تذكّر و تكرار، به بيان آن مطالب مىپردازيم.

بيان كيفيت اربعين حضرت موسى در كوه طور

اين ايام، ايامِ مباركهاى است و توجّه و عنايت خاصّى نسبت به اين ايام هست كه اين ايام را از ساير ايّام متمايز مىكند. دههٔ اوّل شهر ذوالحجّة الحرام از معدود ايّامى است كه بنا بر فرمايش بزرگان، اهل معرفت براى آن ايّام خاص، از قبل انتظار مىكشيدند. و به همين جهت در اربعين حضرت موسى عليهالسلام هم اين مسئله بهچشم مىخورد. در آيهٔ قرآن نسبت به اين مسئله اشاره شده كه مىفرمايد: ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ﴾[1]؛ ما با حضرت موسى، سى روز را وعده براى مناجات و حالت خاص در كوه طور قرار داديم. آن ايامى كه نسبت به آن ايام، در روايات داريم كه حضرت موسى در آن ايام نه چيزى خورد و نه چيزى آشاميد و نه لحظهاى او را خواب در ربود.[2] و اين همان حالت جذبه است كه براى سالك پيدا مىشود و در آن حال گرچه به امور عادى و به مسائل ظاهرى مىپردازد، ولى كشش روحى و انجذاب نفسى، ديگر مجالى را براى پرداختن به جسم براى او باقى نمىگذارد.

بيان حالاتى از اميرالمؤمنين عليهالسلام

اين حال ممكن است كه براى خيلى از سلاك پيدا بشود، البته موقت است، ممكن است در يک ساعت پيدا بشود، ممكن است در يک روز پيدا بشود، ممكن است در يک هفته پيدا بشود، براى بعضى از افراد هم اين مسئله در طول شب پيدا مىشود، و گاهى از اوقات ممكن است كه اشتداد پيدا بكند به حدّى كه توان را ببرَد و بر نفس غلبه كند. در زمان رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم، [چنين حالاتى براى] اميرالمؤمنين عليهالسلام كه هنوز به مرتبهٔ ولايت و امامت نرسيده بودند، [پيدا مىشد،] چون در يک زمان دو امام امكان ندارد و از نقطهنظر سير نزولى ولايت در نشئات مادون و در عوالم مادون، بايد نفس، نفس واحده باشد، لذا در آن زمان، رسول خدا هم پيامبر بودند و هم امام، حضرت هر دو جنبه را دارا بودند. بعد از ارتحال پيامبر، امامت و ولايت با همان كيفيّت خاص به اميرالمؤمنين عليهالسلام رسيد. و اين منافاتى ندارد با اينكه حالا اميرالمؤمنين در زمان خودِ پيغمبر به بعضى از كارهاى خارق العاده دست بزنند. ممكن است يک شخص به همان مرتبهٔ ولايت نرسيده باشد ولى در عين حال يكهمچنين امورى براى او حاصل بشود. در جريان جنگ خيبر داريم كه حضرت وقتى كه

---

[1] سوره اعراف (۷) آيه ۱۴۲. ***امام شناسى***، ج ۱۰، ص ۱۶۵:
«و ما با موسى سى شب را (براى ملاقات و تكلّم) وعده نهاديم.»

[2] ***مصباح الشريعة***، ص ۱۹۶؛ ***بحار الأنوار***، ج ۵۳، ص ۳۲۷:
«وَ فَسَّرَ النَّبىُّ صلى الله عليه و آله و سلم عَن حَالِهِ: "أنَّهُ مَا أكَلَ وَ لَا شَرِبَ وَ لَا نَامَ وَ لَا اشتَهَى شَيئاً مِن ذَلِكَ فى ذَهَابِهِ وَ مَجيئِهِ أربَعينَ يَوماً شَوقاً إلَى رَبِّه."»

درِ قلعه را از جا درآوردند و برای حرکت افراد، پل قرار دادند، خب این کار با توان و استعداد و قوّت عادی امکان پذیر نیست، لذا خود حضرت می‌فرمایند: «ما قلعتُ بابَ الخیبرِ بِالقوةِ الجَسَدانیّة»؛[1] من باب خیبر را با قوهٔ جسدانی یا جسمانی نکندم و با یک نیرو و توان دیگری بوده است. یا معجزات دیگری که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحقّق پیدا کرد، مثل ردّ شمس، آن ردّ شمسی که در زمان رسول خدا بود و رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمودند که: «**یا علی خورشید را برگردان!**»[2] حضرت نفرمودند: من برمی‌گردانم که تو نمازت را بخوانی، نه، حضرت فرمودند: «**تو برگردان!**» و این‌طور هم نبوده که در واقع حضرت بخواهند برگرداندند منتها به پای امیرالمؤمنین بنویسند که مردم این‌طور تصوّر کنند، نه، واقعاً به امیرالمؤمنین فرمودند: «**تو این کار را انجام بده**» و انجام این کار هم از نفس رسول خدا تحقّق پیدا می‌کند. عجیب اینجا است که ما اصلاً دو ولایت نداریم؛ ما یک ولایت داریم و همان یک ولایت در همهٔ عالمِ وجود، حاکم است و کاربرد دارد و همان راه‌گشا است و همان همهٔ کارها را انجام می‌دهد. یک ولایت و یک قدرت بیشتر نیست، گرچه خود شخص در هنگام انجام آن فعل و آن تصرّف، نسبت به این قضیه آگاه نباشد. در واقع آن ولیّ است که این عمل را انجام می‌دهد، لذا در بعضی از اوقات همین شخص هر کاری می‌کند، انجام نمی‌شود! همین شخصی که ده دقیقه پیش فلان عمل را می‌توانست انجام بدهد، فلان تصرّف را می‌توانست بکند، ولی این‌طور نیست که عالم بی‌حساب باشد و هر کس هر کاری خواست بتواند انجام بدهد، نه، هر چیزی حسابی دارد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دستور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن شمس و خورشید را برگرداندند، این ایراد ندارد؛ ممکن است شخصی امام نباشد و دارای این ولایت باشد، این ولایت در سایه و زیرمجموعهٔ آن ولایت کلّی است که در نفس رسول خدا هست. همین عمل را آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیهما السلام هم انجام داد در حالی‌که حضرت آصف، متّصف به آن ولایت کلّی نبود. ولایت جناب آصف ولایت جزئیّه است و او با آن ولایت جزئیّه است که همه کار می‌تواند انجام بدهد! وای به روزی که او به ولایت کلّی برسد که دیگر چه خواهد کرد! با یک ولایت جزئی و مختصری که در قدرت و توانش قرار داده بودند، تمام عالم را می‌توانست زیر و رو کند! آن‌وقت می‌گویند: «امام کاری نمی‌تواند انجام بدهد»! عجب! چقدر ما از مرتبه پرت هستیم! و چقدر از قضایا و مسائل به‌دور هستیم!

در زمان پیامبر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همین جذبه‌هایی که برای حضرت موسی اتفاق افتاد، حتی به‌نحو شدیدتر دچار می‌شدند. داستان آن شخص که آمد و دید که امیرالمؤمنین افتاد و تصوّر کرد که حضرت از دنیا رفته و دوان‌دوان به منزل حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آمد و گفت:

من دیدم که علی از دنیا رفت! حضرت فرمودند: «**خب قضیه چگونه بود؟ چه چیزی دیدی؟**»

وقتی که ماجرا را شرح داد، حضرت فرمودند: «**علی هر شب به همین کیفیت است.**»[3]

خب در آن زمان، حضرت به این وضعیّت بودند، حالاتشان به این نحو بوده، ولی یک‌همچنین حالاتی پس از رسیدن به مرتبهٔ ولایت و امامت کلیّه، دیگر از آن حضرت دیده نشد. و همین قضیه را راجع به اولیا و بزرگان و اهل معرفت هم نقل می‌کنند. در مراتب رفت و برگشت، در مراتب توجّه و

---

[1] ***الخرائج و الجرائح***، ج ۲، ص ۵۴۲؛ ***مناقب آل أبی‌طالب*** علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۲۳۹:

«وَ روىَ أَنَّ أمیرَالمُؤمِنینَ علیه‌السلام قَالَ فی رِسَالَتِهِ إِلَی سَهلِ بنِ حُنَیفٍ: "وَ اللهِ مَا قَلَعتُ بَابَ خَیبَرَ بِقوَّةٍ جَسَدیَّةٍ وَ لَا بِحَرَکَةٍ غِذَائِیَّةٍ لَکِنّی أُیِّدتُ بِقوَّةٍ مَلَکوتیَّةٍ".»

[2] ***الإرشاد***، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ***الکافی***، ج ۴، ص ۵۶۲؛ ***إعلام الوری***، ص ۱۷۸.

[3] ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۷۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ***تفسیر آیه نور***، ص ۱۱۱ و ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۱۸۵.

انجذاب و رجعت، قبل از رسیدن به ملکهٔ تامّه و قبل از حصول فعلیّت و استقرار، همچنین مطالبی هست و نقل شده و حتی دیده شده است.

این مسئله مربوط به حضرت موسی علیه‌السلام بوده که خداوند در این مدّت، آن‌طور حالت جذبه برای آن حضرت به‌وجود آورد که در تمام این مدّت، این جسم احساس خواب و گرسنگی و تشنگی نکرد! و هیچ بعید نیست و اشکالی هم ندارد. وقتی که انسان به‌واسطهٔ قوای روحی بتواند بر قوانین مادّه حکومت کند و غلبه کند، این بدن در تحت تسخیر نفْس درمی‌آید و سِرسوزنی تغییر و تحوّل در او پیدا نمی‌شود. این یک قسمت قضیه است. البته در بعضی از حالات دیگر هست که مشابه این حال است و تأثیر روی بدن می‌گذارد، اما به این ارتباط ندارد، آن یک مسائل دیگری است. و در این حال، حضرت موسی به این کیفیت بود که داریم: «لم یَنم و لم یأکل و لم یَشرب»؛[1] در عرض این مدت، حضرت را نه خواب گرفت و نه جرعهٔ آبی نوشید و نه به چیزی نیاز پیدا کرد. چقدر خوب است! چقدر خوب است که آدم دیگر از خوردن و خوابیدن راحت بشود! حالا آدم یک روز به جایی برسد که به جای اینکه غذا بخورد و تشنه بشود، یک قرص به آدم بدهند و دیگر آدم روزی یک قرص بخورد و خیالش راحت بشود و دیگر مدام به این مسائل نپردازد. چون بالأخره این خوردن‌ها و آشامیدن‌ها جنبهٔ مقدِّمی دارد نه‌اینکه جنبهٔ اصلی و موضوعی داشته باشد. و انسان به مراتبی از لذّات معنوی و روحی دست پیدا می‌کند که اصلاً نمی‌توان آن را وصف کرد!

بیان حالاتی از مرحوم علامه طهرانی و مرحوم آقای حداد

یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

ما در کربلا بعضی از شب‌ها بود که با مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به صحبت و گفت‌وگو می‌نشستیم...

حالا اینکه چه می‌گفتند خب دیگر بماند! نه ما تصوّر آن مطالب را داریم و نه آنها چیزی از آن مطالب را به ما فرمودند!

ساعت هم دیگر دیر می‌شد.

مخصوصاً که ملاقات‌ها و زیارت‌های ایشان در زمستان انجام می‌شد به همان جهتی که خودشان در *روح مجرد* آوردند.[2] و وقتی که پاسی از شب می‌گذشت همین‌طور نشسته بودند به صحبت و ردّ و بدل کردن مسائل و مطالب و چه‌بسا بدون تکلّم! آن خیلی مهم است! بدون کلام، بدون سخن، بدون حرف زدن، و بنده خودم در یک مورد یا بیشتر شاهد بودم که همین‌طور ساعت‌ها گذشت و یک کلام هم سخن، ردّ و بدل نشد و در عین توجّه و در عین حضورِ صد درصدی، اینها قرار داشتند. اینها چیزهایی است که ما اصلاً نمی‌فهمیم، حالا خدا قسمت کند! فقط همین را می‌توانیم بگوییم که خدا قسمت کند!

ایشان می‌فرمودند:

---

[1] ***مصباح الشریعة***، ص ۱۹۶؛ ***بحار الأنوار***، ج ۵۳، ص ۳۲۷.

[2] ***روح مجرد***، ص ۱۲۱:

«چون محلّ خواب و استراحت خانواده و عروس‌های حضرت آقای حدّاد در منزل اجاره‌ای اخیر، در فصل تابستان منحصر بود در بالای بام که به‌طور معمول أعراب نجف اشرف و کربلای معلّی شب‌ها را در روی بام‌های مُحَجَّر به صبح می‌آورند و امکان استراحت و خواب در اطاق‌ها نیست، و شدّت گرما آنان را ملزم به بیتوته و خوابیدن در مکان‌های بلند بدون سقف می‌کند، و در سفر حقیر که در فصل بهار و ماه‌های آخر آن بود، در این منزل اجاری به‌ناچار در روی بام شب را با حضرت آقای حدّاد صبح می‌کردیم، و زنها در اطاقها می‌خوابیدند و طبعاً تحمّل ناراحتی می‌نمودند، و بام هم منحصر به فرد بود؛ بنابراین حقیر به‌دست آوردم که: بهتر است در سفرهای آتیه در فصل غیر گرما به أعتاب مقدّسه تشرّف حاصل آید، تا اهل بیت و خاندان ایشان به ناراحتی نیفتند. این مطلب را با خود ایشان در میان گذاردم، و ایشان هم تأیید و تصویب فرمودند.»

خیلی اتفاق می‌افتاد شب‌هایی که همین‌طور صحبت می‌کردیم و به گفت‌وگو مشغول بودیم و اهل‌بیت آقای حدّاد هم بندهٔ خدا غذا درست کرده بود و حرص و جوش غذایش را می‌خورد که حالا این غذایی را که درست کرده، ممکن است بماند! ایشان بلند شده زحمت کشیده و اینها دارند مدام صحبت می‌کنند! مرتب می‌آمد و می‌گفت که «چقدر حرف می‌زنید؟!»

زن خیلی ساده‌ای هم بود، من در طفولیّت ایشان را دیده بودم، زن خیلی ساده، صاف، پاک و بی‌غلّ و غشی بود، از شدت صافی و سادگی یک مقدار هم از آن‌طرف افتاده بود! ایشان از آن‌طرف مدام غُر می‌زد: «مرتب دارید حرف می‌زنید، چرا سفره را نمی‌اندازید؟!» اینها هم اعتنا نمی‌کردند و مشغول بودند.

واقعاً اینها چه عوالمی داشتند و ما در کجا سیر می‌کنیم؟! ما عصر که می‌شود همه‌اش به‌دنبال این هستیم که شب شام چه داریم؟ صبح که می‌شود دنبال این هستیم که ظهر ناهار چه داریم؟!

او مدام دارد می‌گوید: «چرا سفره را نمی‌اندازید؟!» اینها هم می‌گفتند: ولش کن! آقا می‌فرمودند:

تااینکه دیگر حوصلهٔ آقای حداد سر می‌آمد و می‌فرمودند: «آقا سید محمدحسین بلند شو سفره را بینداز، خلاصه شامی به گردنمان افتاده، رهایمان هم که نمی‌کند! بیا بخوریم و راحت شویم! بخوریم و راحت شویم و برویم به کارمان برسیم!»

اینها این‌طوری بودند، حالشان این‌طوری بود که می‌گفتند: بلند شویم شام را بخوریم دیگر، این بندهٔ خدا درست کرده و مدام به در می‌زند، رها نمی‌کند! مدام می‌آید می‌گوید: چرا مسئله این‌طور است و آن‌طور است؟ خب خوش به حالشان! خوش به حالشان که خداوند از آن [لذت مناجات با خودش، اینها را بهره‌مند کرده بود.]

امام سجّاد علیه‌السلام در آن مناجات محبّین، حضرت واقعاً عجیب می‌فرمایند! حضرت به خداوند متعال عرضه می‌دارند:«إلهی مَن ذا الَّذی ذاقَ حَلاوةَ محبّتک...»؛ خدایا کیست که یک ذرّه از محبتت را به او چشاندی «فرام مِن دونک بَدلاً»؛ و او بیاید و غیر از تو، کسی را انتخاب کند؟! «و ... فابتغی عنک حِولاً»؛[1] بیاید جای دیگری برود، بیاید ذهن خودش را به جای دیگری معطوف کند؟! اینها در چه حالی بودند؟! در کجا بودند؟! اصلاً نمی‌خواستند تنازل کنند! نمی‌خواستند ذهنشان را، فکرشان را به این مسائلِ دیگر معطوف کنند!

خلاصه حضرت موسی در این اربعین، نه خورد و نه آشامید و نه خوابید. دائماً در تمام مدّت، در حال جذبه بود. از آن جذبه‌هایی که خدا قسمت کند و اگر یک‌خرده‌اش را به ما بدهد، یک‌خرده‌اش را، ما تمام عالم را با ما فیها و مَن فیها کنار می‌گذاریم! هم هرچه هست و هم هر کسی که هست، هر دو را به کناری می‌گذاریم. و دیگر اصلاً انسان نمی‌تواند توجه کند! اگر بخواهد ذهن و فکر خودش را به مسائل دیگر بیاورد، حالت تهوّع پیدا می‌کند!

لزوم پرهیز از حرف‌های دنیایی در مجالس ذکر

واقعاً در این مجالسی که خب مجالس ذکر است و مجالس توجّه است، مجالس صحبت از محبوب است، مجالس سخن از محبوب است، سخن از معشوق است، یاد بزرگان است، ذکر بزرگان است، آدم بلند شود بیاید حرف‌های سیاسی بزند، حرف‌های اجتماعی بزند که گران شد، ارزان شد، خراب شد، درست شد! این چیست؟! این تهوّع‌آور است، تهوع می‌آورد، برای انسان انقلاب می‌آورد، خراب می‌کند، فضا را خراب می‌کند، نفس را خراب می‌کند، فکر را خراب می‌کند، صعود را خراب می‌کند، عروج را به‌هم می‌ریزد؛ یک حرف، همه را خراب می‌کند. «آقا در خیابان که می‌آمدیم فلان‌کس این را گفت!» خب گفت که گفت! این حرف که به درد اینجا نمی‌خورد عزیزم! «فلان کس گفته که فلان قضیه اتفاق

---

[1] ***زاد المعاد***، ص ۴۱۲؛ ***بحار الأنوار***، ج ۹۱، ص ۱۴۸:
«إلَهی مَن ذَا الَّذی ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنكَ بَدَلًا وَ مَن ذَا الَّذی آنس [أنِسَ] بِقُربِكَ فَابتَغَی عَنكَ حِوَلا.»

می‌افتد!» خب به جهنم که اتفاق می‌افتد! این چیست که آدم بیاید چیزهایی را مطرح کند که سر ندارد، ته ندارد، صد من یک غاز هم ارزش ندارد و همیشه هم هست؟! امروز بالا می‌رود، فردا پایین می‌آید، دوباره تغییر، دوباره تحول! ما باید دنبال چیزی برویم و فکر و سخن و نفس و قلب خود را به مسائل و مطالبی مشغول کنیم که برایمان سود داشته باشد. من نمی‌گویم که اصلاً از آن حرف‌ها نباشد، هر چیزی جای خودش را باید داشته باشد، مکان و ظرفیت خودش را باید داشته باشد و اگر از آن مکان و ظرفیت خارج بشود، فضا را آلوده می‌کند و انسان در فضای آلوده، دیگر نمی‌تواند به پرواز دربیاید، دیگر نمی‌تواند عروج پیدا بکند.

الآن بنده دارم این مطالب را خدمت رفقا و دوستان می‌گویم و خب رفقا هم با نفْسِ آمادهٔ خود و با قلب مستنیرِ خود و با فکر و ضمیر روشنِ خود دارند به مطالب توجه می‌کنند و به آن فکر می‌کنند، نقاط قوت و ضعفش را دارند تصوّر می‌کنند، یک‌دفعه من بروم در این قضایا، خب این چه می‌شود؟! آیا تصور کرده‌اید؟! آیا می‌خواهید یا نه؟! بگویید: نه نه نه! نمی‌خواهیم! نه نه! بگویید: این چیزها را خودمان بهتر از تو بلدیم! در این چرت و پرت‌ها بهتر از تو واردیم! آن مطالبی را که در روزنامه و این‌طرف و آن‌طرف نوشته می‌شود، بهتر از تو بلدیم؛ شما نمی‌خواهد دربارهٔ آنها صحبت کنی، شما بیا همانی را که از بزرگان شنیده‌ای، همانی را که از اولیا شنیده‌ای به ما بگو، اینها را خودمان می‌دانیم. واقعیت است! واقعیت است.

و همین یک صحبت، همین یک کلمه، یک‌دفعه می‌بینید که مجلس را خراب کرد! همین یک جمله! لازم نیست که آدم نیم ساعت یا یک ساعت حرف بزند، همین‌که ذهن در این عالم کثرت می‌آید، همین‌که ذهن در این مسائل متکثّرهٔ در دنیا می‌آید، همین‌که نفس در این مرتبه، خودش را پایین می‌آورد، خراب می‌کند. جو را خراب می‌کند، فضا را خراب می‌کند. لذا مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند:

> رفقا و دوستان در مجالسی که باهم دارند، حرف‌های دنیا نزنند، حرف از سیاست نزنند، حرف از مسائل اجتماعی نزنند، آن را همه جا می‌شود زد، خیابان، بیابان، بقالی، خانه، همه جا هست دیگر! بگوییم یا نگوییم، هست. آن مطالبی را که در هر جایی نیست، باید به‌دنبالش برویم. آن مسائلی که در هر جا پیدا نمی‌شود، آنها را باید دریابیم و نباید فرصت را ازدست بدهیم.

حضرت موسی یک‌هم‌چنین وضعیتی داشتند. بعد خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ﴾[1]؛ ما ده روز دیگر به این وعده‌ای که با حضرت موسی کرده بودیم، اضافه کردیم. اول، وعده سی روز بود، والاّ می‌فرمود: «و واعدنا موسی أربعین لیلة»، خداوند می‌فرماید: چهل روز وعده ندادیم، یک ماه وعده دادیم، سی روز که سی روز قضیه تمام می‌شود، برای حضرت موسی فتح باب می‌شود، مسائل و حجاب‌ها را رد می‌کند، از عوالِم معنا عبور می‌کند، انکشاف حقایق ربوبی و اسرار عالم ربوبی برای او در این یک ماه تحقّق پیدا می‌کند، یک ماه که شد، دیدیم نه! ده روز دیگر جا دارد، باید یک مقدار چاشنی را اضافه کنیم، خلاصه یک مقدار پیاز داغش را اضافه کنیم، آن واقعیّت توحید باید باز ادامه داشته باشد که به چهل روز برسد.

تغییر و تحول ظاهری و باطنی انسان در اثر مصاحبت با اولیای الهی

و عجیب است که این مسئله برای خیلی‌ها هست. همین الآن یاد یک قضیه‌ای از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ افتادم؛ ایشان می‌فرمودند:

> یکی از علمای خیلی مبرّز نجف، مردِ وارد، مدرّس، این شخص برایش یک شبههٔ توحیدی پیدا شده بود، حالا به چه جهت؟ معلوم نیست دیگر، علی‌کلّ‌حال یک شبهه‌ای در مسائل توحیدی برایش پیدا شده بود و فکرش را خیلی آشفته کرده بود و حتی در نمازها و عباداتش هم تأثیر گذاشته بود

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲. *امام‌شناسی*، ج ۱۰، ص ۱۶۵:
«و آن سی شب را به ده شبْ دیگر تمام کردیم.»

و ایشان را کاملاً به‌هم ریخته بود، به کسی هم نمی‌توانست بگوید! حالا شخصی با ریش سفید و گذشت شصت سال از عمرش بیاید بگوید که آقا من تازه کافر شدم! مردم چه‌کارش می‌کنند؟! می‌گویند که دستت درد نکند! این‌همه مدت که آنجا بودی چه کار می‌کردی که حالا داری این مسائل را بیان می‌کنی؟! فقط تنها مطلبی که به نظرش رسید این بود که شبهه و شک و تردید را با مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مطرح کند.

این مرد بزرگ و عارف کم‌نظیر! من می‌دیدم که مرحوم آقا وقتی که اسم آخوند ملاحسینقلی می‌آمد، یک حالی می‌شوند و کم‌تر می‌دیدم که ایشان تغییر حال و تغییر چهره در تذکّر و در یادآوری عرفا داشته باشند، معلوم است که خبرهایی بوده است! من دقّت که می‌کردم احساس می‌کردم که خلاصه جریان مرحوم آخوند ملاحسینقلی مثل اینکه با بقیه مقداری فرق می‌کند!

خلاصه ایشان می‌آید و این قضیه را با مرحوم آخوند مطرح می‌کند، مرحوم آخوند می‌فرمایند: «اشکالی ندارد، مطلبی نیست؛ فقط چهل روز با من باش و با من هم صحبت نکن، بیا در خانه بنشین، اگر درس می‌دهیم، بیا بنشین و نگاه کن، اگر غذا می‌خوریم تو هم با ما غذا بخور، سر سفره‌مان بنشین، خلاصه هر جایی که رفتیم با ما باش. و این شخص در این چهل روز، شب‌ها به منزل خودش می‌رفت و صبح می‌آمد در کنار مرحوم آخوند می‌نشست، همین‌طور ساکت! حتی سفر هم که ایشان می‌رفتند، همان شخص هم با مرحوم آخوند همسفر بود و اصلاً هیچ صحبت هم نمی‌کرد، فقط با ایشان بود.

ببینید! همین مصاحبت با یک ولیّ الهی، همین نگاه کردنش، همین دیدنش، همین ادراک حضورش، ادراک وجودش، ادراک این ارتباط چه می‌کند! یک وقت یکی از اشخاص بود که مرحوم آقا به مناسبت‌های مختلف، گاهی ایشان را دعوت می‌کردند که به مسجد قائم طهران بیایند و منبر بروند و برای مردم صحبت کنند. این شخص در یک وضعیّت خاصّی بود، چون غیر از اشتغال به تبلیغ و مسائل روحانی، یک‌سری کارهای دیگری هم می‌کرد، مسائل و اشتغالات حقوقی هم داشت، علیٰ‌کلِّ‌حال فوت کرده، خدا رحمتش کند. این شخص وقتی که ابتدای ماه رمضان می‌آمد، به یک شکل و شمایل خاصّی بود، چند روز که می‌گذشت، می‌دیدیم یک مقدار دارد تغییر می‌کند، مثلاً لباسش تغییر کرده، چون لباسش یک‌خرده [مناسب طلبگی نبود.] مدّتی که می‌گذشت خلاصه محاسنش و امثال‌ذلک هم تغییر می‌کرد، خلاصه روز چهاردهم و پانزدهم که می‌رسید، وضعش کاملاً نرمال و بالانس و متعادل می‌شد. بنده‌خدا یک روز خودش این قضیه را بالای منبر گفت؛ یعنی یک قضیه‌ای پیش آمد که شخص جاهلی آمده بود و حرف‌های بی‌ربطی زده بود و مرحوم آقا ناراحت شده بودند و این منبری روز بعد از این جریان، وقتی که منبر رفتند شروع کردن از مرحوم آقا گفتن، حالا ایشان هم پای منبر نشسته بودند و سرخ شده بودند و سرشان را پایین انداخته بودند! آن منبری هم مرتب گفت و گفت! گفت:

شما نمی‌دانید که ایشان چه شخصیتی است، شما خبر ندارید که ایشان کیست، شما نمی‌دانید، من تمام افراد را دیده‌ام، با همه صحبت کرده‌ام، با همه رفته‌ام، این فرد یک چیز دیگر است و اصلاً حساب دیگری دارد! و از جمله اینکه کسی که در کنار این مرد قرار بگیرد، بخواهد یا نخواهد عوض می‌شود! اگر کسی در کنار او قرار بگیرد، بخواهد یا نخواهد یک تغییر و تحوّلی در او پیدا می‌شود. و من خودم یکی از همین افراد هستم! و خوش به حال آنهایی که دور و بر ایشانند! و خوش به حال آنهایی که...!

گفتم که از شکل و شمایلش پیدا بود که اصلاً این عوض شده بود! این نکته خیلی مهم است که در این تغییرها است که فکر هم عوض می‌شود! نه‌اینکه فقط حالات انسان تغییر پیدا می‌کند. اینکه می‌گویند: «همنشین تو از تو بِه باید»،[1] برای این است. اینکه مولانا می‌فرماید: «یک لحظه صحبت با

---

[1] منسوب به سعدی:

همنشین تو از تو بِه باید *** تا تو را عقل و دین بیفزاید

اولیا، دنیا و آخرت انسان را چه می‌کند»،[1] این به‌خاطر همین است. اینکه می‌گویند: «همنشین و صدیق انسان باید فردی باشد که صالح باشد»، این به‌خاطر همین است. یعنی همین‌که ارتباط پیدا می‌شود، آن حالات نفسانی و تغییر و تحوّلات نفسانی، موجب می‌شود که افکار هم عوض بشود. قبلاً این‌طور فکر می‌کرد، الآن می‌بینید که یک نوع دیگری فکر می‌کند. عجب! این قبلاً در کتابش این را نوشته، الآن می‌بیند که اشتباه کرده، در حالی‌که صحبتی هم با او نشده! در حالی‌که اصلاً راجع به این قضیه بحثی هم نشده، راجع به این مطلب، اصلاً حرفی هم زده نشده، چیزی را هم مطالعه نکرده. همین‌که با این بزرگ نشسته، این نشستن، همراه با تبدّل و تحوّل نفس، ذهن او، تصوّرات او، تصدیقات او، قضایای او و فکر او را هم کم‌کم برمی‌گرداند. الآن می‌بیند که نسبت به مسئله، طور دیگری فکر می‌کند، الآن ذهنش جای دیگری می‌رود. خبر ندارد از کجا این مسئله نشأت گرفته است.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

> مرحوم آخوند ملاحسینقلی به این شخص فرمودند که «چهل روز با من باش» و این شخص چهل روز با مرحوم آخوند بود. روز آخر که همان روز چهلم بود، این فرد در مسجد کوفه با مرحوم آخوند نشسته بودند و در دستش کتاب *لمعه* بود که این کتاب یک کتاب فقهی است، یک‌مرتبه مرحوم آخوند رو کردند به این شخص و فرمودند: «این کتاب چیست که در دستت هست؟» گفت: «آقا *لمعه* است، با خودم آورده‌ام مطالعه می‌کنم.» ایشان فرمودند: «بازش کن ببینیم چیست.» همین‌طوری یک جایش را باز کرد و روایتی بود به مناسبتی؛ حالا یک روایت از امام علیه‌السلام بود که مربوط به مسائل فقهی بود، خب روایاتی که در *لمعه* هست، این روایات مشخّص است که در چه زمینه‌هایی است؛ مربوط به مسائل اخلاقی و... که نیست! مسائل فقهی و... است دیگر. فرمودند که «خب بخوان.» این شخص شروع کرد به خواندن و در ضمن خواندن، رسید به روایتی از امام صادق علیه‌السلام که راجع به یک مسئله‌ای بود. همین‌که آن روایت را خواند یک‌مرتبه دید آن شبهه برطرف شد. دید عجب این که چیزی نبوده. این شبهه‌ای که تابه‌حال در دلش همین‌طور خلجان می‌کرده و برای او مشکل ایجاد می‌کرده، این که چیزی نبوده! یک چیز عادی و بسیط بوده و جوابش هم خیلی روشن بوده و مسئله واضح بوده است.

اهمیت عدد چهل در روایات و کلام بزرگان

خلاصه صحبت در این است که صرف بودن در این چهل روز، معلوم می‌شود خبرهایی هست و نسبت به قضیهٔ چهل هم که خیلی مسائل، روایات، کلمات بزرگان و... هست که ما هم نسبت به قضیهٔ چهل و خصوصیّات چهل در همین کتاب *اربعین* مقداری مطالب ذکر کردیم[2] و مرحوم آقا هم در *رسالهٔ بحرالعلوم* مطالبی را راجع به تأثیرات چهل دارند.[3] بزرگان نسبت به قضیهٔ چهل و گرفتن اربعینیات که چگونه تأثیر این ذکر و ورد باید پس از گذشت چهل روز باشد، مطالب بسیاری دارند. اینها مسائل تخیّلی و اعتباری نیست، یک‌سری واقعیّات خارجی است.

در اینجا هم خداوند در آیهٔ قرآن برای حضرت موسی این موضوع را بیان می‌فرمایند که: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ﴾[4] دیدیم سی روز برایش کم است، هنوز جا دارد که مسائل

---

[1] ***مثنوی معنوی*** (میرخانی)، دفتر اول، ص ۲۰.

یک زمانی صحبتی با اولیا *** بهتر از صد ساله طاعت بی‌ریا

[2] ***اربعین در فرهنگ شیعه***، ص ۳۴ ـ ۴۶.

[3] ***رساله سیر و سلوك منسوب به بحر العلوم***، ص ۲۷ ـ ۴۱.

[4] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲. ***امام شناسی***، ج ۱۰، ص ۱۶۵:

«و ما با موسی سی شب را (برای ملاقات و تکلّم) وعده نهادیم؛ و آن سی شب را به ده شبْ دیگر تمام کردیم.»

توحیدی برای او کاملاً بشکفد و باز بشود و در همان حدّ سعهٔ وجودی خود، مطالب را دریابد، ده روز به آن اضافه کردیم؛ این ده روز همین ده روز ذی‌حجه است، یعنی از همان اول ماه ذوالقعده این اربعین شروع می‌شود و این ده روز، ده روز خاص است. شاید هم قصد و غرض از این نحوه تکلّم، این است که خداوند اهمیّت این ده روز را به ما یادآوری کند که خلاصه این ده روز، حسابی سوای آن ثلاثین یوماً دارد و مسئله‌اش فرق می‌کند.

اهمیت روزه در دههٔ اول ذی‌الحجه و قرائت دعای روز عرفه

لذا بزرگان نسبت به رعایت مراقبت در این ده روز خیلی توجّه داشتند، مرحوم آقا هر سال قبل از ورود به ماه ذوالحجة الحرام برای شاگردان و ارادتمندان خودشان صحبت می‌کردند و نسبت به این ده روز، مطالبی را به آنها متذکّر می‌شدند. از جملهٔ مسائلی که باید در این ده روز به آن توجّه کرد، قضیهٔ روزه است که روزهٔ این ده روز، البته به استثنای روز عید قربان و عید أضحی که روزه حرام است، این نُه روز، روزه‌اش بسیار مؤکّد است، حتی در روز عرفه که در آن روز، روزه بسیار بسیار تأکید شده است، خیلی تأکید شده و افراد عدیده‌ای گفته‌اند که در روزهٔ روز عرفه به‌خصوص، حقائقی برای آنها منکشف شده است، گرچه مرحوم آقا می‌فرمودند:

> در روز عرفه یکی از امور بسیار مهم، پرداختن به دعای سیدالشهداء علیه‌السلام در روز عرفه است و این‌قدر این دعا مهمّ است که اگر کسی احساس می‌کند که با گرفتن روزه نمی‌تواند این دعا را بخواند، آن روز را روزه نگیرد، چون دعا مقدّم بر روزه است.

آداب قرائت ادعیه در نظر اولیای الهی

و این دعا دعای خیلی عجیبی است! واقعاً دعایی است که باید این دعا با توجّه و تأمّل خوانده بشود، اینکه در جاهای شلوغ و پر سر و صدا دعا می‌خوانند و وسط دعا هم شروع می‌کنند به ترجمه کردن، روضه خواندن و...، اینها خراب می‌کند؛ دعا را باید همان‌طور خواند که ائمّه علیهم‌السلام فرموده‌اند. البته انسان باید به معانی این ادعیه توجّه داشته باشد، اما اینکه فرض کنید که خودشان شروع می‌کنند به نصیحت کردن، [این صحیح نیست.] مثلاً شخص دارد دعای کمیل می‌خواند، یک‌دفعه وسط دعای کمیل شروع می‌کند به نصیحت کردن! آخر به تو چه که داری نصیحت می‌کنی؟ تو دعایت را بخوان! شروع می‌کند به نصیحت کردن و اصلاً حالِ مجلس و دعا و همه چیز گرفته می‌شود و حالا آن شخص هم که خودش در چه وضعیتی است، [دیگر خدا می‌داند!] همان دعا را به همان کیفیتی که هست، بدون پرداختن به روضه و شعر و نصیحت کردن و...، بخوان، برو در جاهای دیگر نصیحتت را بکن. همان‌طوری‌که امام به پروردگار عرضه می‌کند، انسان باید همان‌طور به این دعا توجّه داشته باشد. [دعا را باید در جای خلوت خواند] نه در جای شلوغ، نه در جای پُر سر و صدا؛ همهٔ اینها باعث می‌شود که اثرات آن دعا در نفس کم بشود و دعا تأثیر خودش را نگذارد.

دعا نباید تند خوانده بشود؛ دعای تند هیچ فایده‌ای ندارد. مگر کارت زدن در اداره است که دعا سریع تمام شود؟ دعا باید با طمأنینه باشد، باید با صدای کشیده باشد، این کلمات یک‌به‌یک برود و در جان انسان بنشیند، امام این دعا را به پروردگار عرضه داشته، این دعا از زبان وحی آمده، کلمه کلمهٔ این دعا و این عبارت روی حساب است، نه‌اینکه، حضرت روز عرفات نشسته و گفته همین‌طوری چیزی بگوییم! اگر این‌طوری باشد که این مثل گفتن‌های ما است! نه، سیدالشهداء علیه‌السلام در مقام عبودیّت محضه، در عین احاطهٔ علّی و ولائی، در دو مرتبه و در جمع بین این دو رتبه، این دعا را فرموده است. توجّه می‌کنید؟! از یک طرف در مقام ولایت و امامت و اشراف کلّی و عِلّی بر همهٔ عالم وجود، و از یک طرف در عبودیّت محض و صفرِ صفر! شما این دعای عرفه را بخوانید، اصلاً مگر ممکن است کسی صفرتر و فقیرتر و محتاج‌تر از گوینده و انشاء کنندهٔ یک‌همچنین دعایی وجود داشته باشد؟ و باید هم این‌طور باشد. مگر حضرت می‌تواند خودش را درمقابل خدا مطرح کند؟ مگر حضرت می‌تواند درمقابل خدا عرض‌اندام کند؟ مگر حضرت می‌تواند درمقابل خدا خودش را به‌حساب بیاورد؟

این مسئله است که باعث تأثیر این ادعیه می‌شود. ادعیه‌ای که بزرگان و اولیای الهی می‌گویند، همین است. حالا ما مرتّب می‌آییم از خودمان دعا درست می‌کنیم، زیارت‌نامه درست می‌کنیم. بابا این زیارت‌نامه‌ها، این دعاها، همهٔ اینها برخاسته از نفس ما است نه برخاسته از آن روح قدسی است. و کَم مِن فَرقٍ بَینَ هَذا وَ هَذا، مَا بُعدَ المَشرِقین! این تفاوت، تفاوت جوهری است در کلامی که از معصوم علیه‌السلام صادر می‌شود یا کلامی که از ما صادر می‌شود، دعایی که او می‌کند و دعایی که ما می‌کنیم! دعایی که او می‌کند، در آن دعا، حقیقت محضه و عبودیّت محضه نهفته است و دعایی که ما می‌کنیم، آن دعا آمیخته با تصوّراتمان، تعلّقاتمان، سلیقه‌هایمان، کم و زیاد کردن‌هایمان و... است.

لذا رفقا نسبت به دعای روز عرفه خیلی اهتمام داشته باشند، اگر بتوانند خودشان در جای خلوت بخوانند، یا اگر بتوانند چند نفر با هم جمع شوند و یکی بخواند و دیگران هم گوش بدهند، نه‌اینکه به عبارات دعا نگاه کنند! اگر به عبارات دعا نگاه کنند فایده ندارد، خراب می‌کند. یک نفر بخواند و دیگران گوش بدهند، در دلشان آن دعا را آهسته زمزمه کنند و تکرار کنند و در دل بخوانند. این تأثیرش بیشتر از این است که به متن دعا نگاه کنند. دعا باید در حالِ سکوت باشد، در حال توجّه باشد، سعی نکنند که زود تمام بشود، این‌گونه نباشد که بالأخره این دستورالعمل است و باید خواند دیگر، باید به شکلی تمامش کرد. این حالت‌ها فایده‌ای ندارد و آن اثر را ندارد.

بحثی راجع به قسمت الحاقی دعای عرفه

و همان‌طوری که فرمودند باید توجّه داشته باشیم که آن قسمت آخر این دعا، به این دعا ارتباط ندارد، گرچه دارای مضامین بسیار عالیه است، ولی ارتباط ندارد.[1] وقتی که حضرت عرضه می‌دارند: «یا ربّ یا ربّ یا ربّ»، دیگر معلوم است که کلام تمام شد، دیگر دعا تمام شد، دیگر همه چیز گفته شد، همهٔ درخواست‌ها عرضه شد. حالا نمی‌دانم آن اضافه از کجا آمده؟ البته مدت‌ها است که این موضوع به‌عنوان یک گمشده برای بنده مطرح است و دارم می‌گردم و تحقیق می‌کنم که این ذیل دعای روز عرفه (که مرحوم آقا شیخ عباس در *مفاتیح* آورده و به‌واسطهٔ یک نسخه از نسخه‌های *اقبال* مرحوم سید بن طاووس آورده است و هیچ نسخهٔ دیگری هم این ذیل را ندارد؛ فقط همان یک نسخه آن ذیل را دارد) از کجا آمده است؟! برای بنده مسلّم است که این ذیل، جزو دعای روز عرفه نیست. اما اینکه این ذیل مربوط به خود سیدالشهدا علیه‌السلام است و حضرت در جاهای دیگر این را فرموده‌اند یا اینکه این ذیل همان‌طوری‌که بعضی احتمال می‌دهند، مربوط به ابن‌عطاءاسکندری است که از بزرگان و عرفای مصر بوده و در آن مناجات عطائیه‌اش، این کلمات آمده است، [این معلوم نیست.] البته باز منسجم نیست، متفاوت است، حالا آن شخصی که این قسمت را به دعای عرفه ملحق کرده، در واقع از فقرات آن مناجات‌نامه ترکیب و مونتاژ کرده است [یا نه، این معلوم نیست.] من بعید می‌دانم که خودِ ابن‌عطاءاسکندری این عبارات را گفته باشد. به احتمال قوی و ظنّ قوی این عبارات، عبارات معصوم است، منتها او آمده و در مناجات‌نامهٔ خودش این عبارات را ذکر کرده است. و خیلی دارم دنبال این قضیه می‌گردم و بعضی جاها هم از همین کتابخانه‌ها سپرده‌ام که اگر نسخه‌های اصل را پیدا کردند [به ما اطلاع بدهند.] خلاصه این یکی از سؤالات در ذهن من است، یکی از مطالب گمشدهٔ من است که به‌دنبال آن هستم و اگر رفقا و دوستان هم بتوانند کمک کنند و این مسئله را حل کنند، ما از آنها خیلی ممنون می‌شویم.

علی‌کلّ‌حال این دعای روز عرفه، دعای بسیار بسیار عجیبی است، حضرت تمام مراحل تکوّن ما در این دنیا، مراتب تربیت، مراتب نزول توحید در جنبه‌های مختلف را بیان کردند: «خدایا تو آن بودی، تو آن بودی، ما را این‌طور کردی، آن‌طور کردی، از کتمِ عدم به عرصهٔ وجود آوردی، خودت

---

[1] برای اطلاع بیشتر به رجوع شود به ***الله شناسی***، ج ۱، ص ۲۵۱ ـ ۲۷۳.

ما را به‌عهده گرفتی، موانع را از سر راه ما برداشتی، معدّات را برای ما مهیا کردی، تربیت ما را این‌طور کردی، ما را از گمراهی نجات دادی، خودت ما را از فرو افتادن در دام هلکه و شباک ابلیس رهاندی، اگر تو نبودی ما این بودیم، اگر تو نبودی ما آن بودیم»؛ یعنی واقعاً عجیب، بند بندِ بدن انسان به لرزه می‌آید وقتی که حضرت این‌طور شفّاف و صریح و به‌طور وضوح، تمام شراشر وجود ما را بیان می‌کنند! انسان باید خیلی تکان بخورد، اگر متوجّهانه به این دعا نگاه کند، باید خیلی تغییرات در او حاصل بشود و در این‌صورت خودش و جایگاه خودش را پیدا می‌کند.

این یکی از مسائلی است که مرحوم آقا تذکّر می‌دادند و بنده یادم هست که خودشان هم هر سال در روز عرفه می‌رفتند در یک جایی، در یک گوشه‌ای و خودشان تنها این دعا را می‌خواندند و حتّی آن سالی هم که ما به حج مشرف شده بودیم و بنده سنّم حدود هفده سال بود، یادم هست که در روز عرفه در بعدازظهر یک‌دفعه ما دیدیم ایشان *مفاتیح* را برداشتند و تنها رفتند، ما در همان خیمه‌ها بودیم ولی ایشان تنها رفتند بیرون و نزدیک‌های غروب برگشتند و به قرائت این دعا پرداخته بودند. آنها قدر این دعاها و کلماتی را که از لسان معصوم تراوش کرده، بهتر می‌دانند. اینها چیزهایی است که به ما فرمودند! اینها مسائلی است که به ما فرمودند، تذکراتی است که به ما دادند. همین‌ها است که اگر یک‌دفعه یکی از اینها بگیرد، دیگر کافی است. اگر یکی از این پتک‌ها به سر ما بخورد، دیگر کافی است، اگر یکی از این جرقه‌ها بخورد، آتش بر خرمن هستی و تعلّقات و هرچه هست می‌اندازد؛ لذا می‌فرمایند نباید کوتاهی بشود، این به همین جهت است. وقتی هم که می‌خواهد انجام بشود روی حساب گفته بشود، روی حساب خوانده بشود، اگر روی حساب باشد، یک‌دفعه می‌بینید آن تأثیر، تأثیر ماندگار شد، تأثیرِ همیشگی شد. استفادۀ از فرصت‌ها بسیار بسیار مغتنم است.

شرحی راجع به اذکار توحیدیّۀ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دهۀ اول ذی‌الحجه

از جملۀ مطالب در این دهه، قرائت اذکار توحیدیّۀ امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که ده فقره است و اذکار بسیار بسیار عجیبی است که به اذکار توحیدیّۀ موسویّه معروف است، در جریان همین اربعین حضرت موسی، خداوند حقیقت و واقعیّت اینها را به نفس حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام القا کرد و در روایات هم داریم که انسان اینها را هر روز بخواند و حتی در بعضی از روایات هم هست که اگر بتواند ده مرتبه بخواند، خب خیلی بهتر است. البته همان‌طوری‌که عرض شد، اینها را همراه با معنا و توجّه به معنا بخواند.

«لا اله الّا الله عَددَ اللّیالی و الدُّهور» خیلی عجیب است! اینهایی که به این مبانی ایراد وارد می‌کنند، به مبانی فلسفی، به مبانی وجود، به مبانیِ وحدت وجود، به مبانی صرافت وجود، به مبانی حقیقت بسیطۀ وجود، ایراد وارد می‌کنند، اینها راجع به این ذکر توحیدی چه می‌گویند؟ چگونه معنا می‌کنند؟ غیر از اینکه بگویند: آقا بخوانیم و برویم!

«لا اله الّا الله عدد اللّیالی و الدُّهور»؛ خدایی نیست، معبودی نیست، مؤثّری نیست، به میزان و به عدد شب‌ها و به عدد دهرها و روزگارها؛ یعنی در تمام عالم مادّه و عالم خلقت، حقیقت لا اله الّا الله سریان دارد. «عدد اللیالی»؛ به اندازۀ شب‌ها لا اله الّا الله، یعنی آن واقعیت و آن حقیقت، همان ظهوری است که شما آن ظهور را به‌صورت شب می‌بینید، همان ظهوری است که شما آن را به‌صورت روزگار می‌بینید، به‌صورت چرخ و فلکِ دوّار می‌بینید. آن ظهورش همین است.

«لا اله الّا الله عددَ أمواج البُحور»؛ به عدد امواج بحور، این حقیقت لا اله الّا الله سریان دارد. «عدد امواج البحور» یعنی چه؟ یعنی نه‌تنها خودِ دریا، آن ظهور حقیقت لااله الّا الله است و از خودش استقلال ندارد و آن واقعیّت توحیدی و وجودِ صرف، در این دریا و در این بحار سریان دارد، حتّی حرکت او هم همان ظهور و تبلور واقعیّت و مفهوم لا اله الّا الله است.

«لا إله إلا الله و رحمتُه خیرٌ ممّا یَجمعون»؛ هرچه هست در همین جمله است، کجا دارید می‌روید؟! به چه کسی دارید توجّه می‌کنید؟! چه چیزی را دارید جمع می‌کنید؟! به چه چیزی دارید تعلّق

پیدا می‌کنید؟! دنبال چه کسانی می‌روید؟! جمع اموال، جمع نفوس، جمع اصدقاء، جمع اطرافیان! چرا از حقیقت لا اله الّا الله غفلت کرده‌اید؟ دنبال آن حقیقت بروید و رحمت خدا را ببینید که آن رحمت با شما چه می‌کند! آن رحمت را کنار گذاشته‌اید و مرتب کثرات را چسبیده‌اید؟! «لا اله الّا الله و رَحمتُه خیرٌ مما یجمَعون»؛ رحمتی که در این ظهور لا اله الّا الله در نفس شما پیدا می‌شود، دیگر چیزی را باقی نمی‌گذارد، دیگر تعلّق و توجّه به کثرتی را باقی نمی‌گذارد، دیگرجای صحبت از این چرت و پرت‌ها، صحبت از اینکه «اینجا را این کار را بکنیم، آنجا را این کار را بکنیم، چرا اینجا این‌طور شد، ای وای بزنیم بر سرمان که این بالا رفت، ای وای حالا آن پایین آمد، آی ضرر کردیم، آی نفع کردیم» را باقی نمی‌گذارد. آن رحمتی که در تجلّی لا اله الّا الله بر نفس و قلب می‌آید، دیگر برای این جمع و تفریق‌ها چیزی باقی نمی‌گذارد.

«لا اله الا الله عدد الشَوک و الشَّجر»؛ به‌اندازهٔ خارها و به‌اندازهٔ درختان لا اله الّا الله است.

«لا اله الّا الله عدد الشَعر و الوَبر»؛ به‌اندازهٔ تک‌تک موی حیوانات و «وَبَر»، (وبر یعنی کرک)، به‌اندازهٔ آنها تجلّی لا اله الّا الله وجود دارد. عجیب است! عجیب است!

«لا اله الّا الله عدد الحَجر و المَدر»؛ به میزان سنگ‌های عالَم، نه‌تنها زمین، و به‌اندازهٔ تمام کلوخ‌ها، واقعیت [لا اله الّا الله وجود دارد.] خدا دیگر چطوری بخواهد خودش را معرفی کند؟! چطوری بخواهد بگوید که من همه چیزم؟! چطوری بگوید که من همه جا هستم؟! چطوری آن معنای صرافت خودش را بخواهد همه جا بیان کند؟! دیگر با چه بیانی؟! خب با چه بیانی؟! به میزان سنگ‌ها لا اله الّا الله، به میزان کلوخ‌های در همهٔ عالم، لا اله الّا الله، یعنی هر حقیقتی را که دارید می‌بینید، یک سر ربطی به او دارد و یک سرِ فنای در خود دارد، بدون او فانی است، لا اله الّا الله، با او باقی است! با ارتباط به او بقا پیدا می‌کند و بدون ارتباط به او، فنا پیدا می‌کند. آیا این غیر از همان سریان حقیقت توحید در همهٔ اعیان خارجی است؟! آیا این غیر از این معنا است؟! اگر این نیست پس چیست؟!

«لا اله الّا الله عدد لَمح العُیون»؛ به‌اندازهٔ زدن پلک‌ها، واقعیّت لا اله الّا الله وجود دارد! این پلکی که داریم به هم می‌زنیم، ظهور لا اله الّا الله است، همین پلکی که دارید به هم می‌زنید.

یکی از رفقا و دوستان می‌گفت: «وقتی که بین‌الطلوعین ذکر می‌گفتم، وارد حیاط می‌شدم و می‌دیدم که از برگ برگِ درختان در حیاط، صدای لا اله الّا الله بلند است!» خب بفرمایید! آیا این‌هم چشم‌بندی است؟ آیا این‌هم تخیّل است؟!

کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است: «لا اله الّا الله عدد لمح العیون»؛ به عدد زدن‌های پلک چشم، حقیقت و واقعیّت لا اله الّا الله وجود دارد.

مرحوم آقا از قول مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ که یکی از دوستانشان بودند و قبلاً بیشتر با هم مأنوس بودند ولی در سال‌های آخر حیات آن مرحوم، قدری ارتباطشان کمتر شده بود، این قضیه را نقل می‌کردند که:

در نجف که بودم، شب نیمهٔ شعبانی، مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی ـ رحمة الله علیه ـ (آن مرد بزرگ که مرحوم آقا نامشان را در کتاب‌هایشان آورده‌اند) من را دید و گفت: «فلانی من شب نیمه نمی‌توانم زیارتی سیدالشهداء علیه‌السلام بروم (شب نیمه، مردم از همه جا برای زیارت حضرت سیدالشهداء به کربلا می‌آیند) شما این پول را بگیر و عوض من برو و زیارت کن و حاجت من را هم بگیر و بیاور. نگفت که حاجتش چیست.

من به کربلا آمدم و اول به خیمه‌گاه رفتم و در آنجا در حمام، غسل زیارت کردم، وقتی که وارد خزینهٔ حمام شدم، این آب که تکان می‌خورد، دیدم از همهٔ این آب و حرکت آب، صدای «یاهو» بلند شد! هر موجی که می‌آید، دارد می‌گوید: «یاهو»، آن موج از آن طرف می‌گوید: «یاهو»، موج دیگر از آن طرف می‌گوید: «یاهو» (حالا خزینه هرچه وسعتش بوده!) همهٔ این امواج «یاهو» می‌گویند. (خب حقیقت «یاهو» از «لا اله الّا الله» قدری قوی‌تر است.) دیدم از همه جا همه دارند می‌گویند: «یاهو» خلاصه من نفهمیدم چه شد، آیا بالأخره غسل کردم یا نکردم! خلاصه

از حمام بیرون آمدم و به زیارت حضرت سیدالشهداء رفتم، همین‌که می‌خواستم به حضرت عرضه کنم که فلانی تقاضایی دارد، حاجتی دارد، حضرت به من فرمودند: «دادیم! برو به او بگو دادیم!»
از کربلا که به نجف آمدم وقتی که به ایشان رسیدم، همین‌که می‌خواستم بگویم که حاجت شما را گرفتم، دیدم: ایشان خودشان گفتند: «همان دیشب این مسئله به ما رسید.»[1]

خب خوش به حالشان! خوش به حالشان که اینها مسئله را بردند.
«لا اله الّا الله عدد أمواج البُحور» امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: به عدد امواج، حرکت‌های دریا، حقیقت لا اله الّا الله ظهور دارد!
خب این برای خیلی‌ها پیدا می‌شود، برای خیلی‌ها تجسّم پیدا می‌کند، این معنا برای خیلی‌ها روشن می‌شود. بسیاری از افراد، از دوستان، از رفقا، از اصدقاء بودند و هستند که این معانی برایشان روشن است، این معانی برایشان ظاهر است.
«لا اله الّا الله فی اللَّیلِ إذا عَسعَس و الصُّبحِ إذا تَنفَّس»؛ وقتی که شب می‌آید، وقتی که صبح می‌شود، در همهٔ اینها لا اله الّا الله [ظهور دارد.]
«لا اله الّا الله عدَدَ الرّیاح فی البَراری و الصُّخور»؛ به عدد بادهایی که در بیابان‌ها و در صخره‌ها در جریان است، [حقیقت لا اله الّا الله ظهور دارد!]
بعضی از دوستان به من می‌فرمودند که «ما وقتی که صدای باد را می‌شنیدیم، همراه با آن، صدای لا اله الّا الله به گوشمان می‌رسید!» البته گوش دل. همهٔ اینها هست. آن شخصی که نقل می‌کند و می‌گوید:

وقتی که امیرالمؤمنین شب‌ها می‌آمد و به من سر می‌زد، علامتش این بود که وقتی که می‌آمد می‌دیدم سنگریزه‌های این در و دیوار، با او به ذکر تسبیح مشغول هستند![2]

اینها شوخی نیست! نه‌اینکه در آن موقع ایجاد بشود، نه، این هست، گیرنده را باید بالا ببریم تا بشنویم. الآن در این اطاق، همهٔ امواج هست، ولی آیا ما می‌شنویم؟ نه! چون گیرنده نداریم، ضبط نداریم، اگر گیرنده داشته باشیم، به مقدار قدرت و قوّتِ گیرنده، دریافت می‌کنیم. اگر گیرنده‌مان ضعیف باشد، بعضی از امواج را می‌گیرد؛ اگر گیرنده را قوی بکنیم، آن فرکانسش قوی بشود، امواج بیشتری را می‌گیرد، قوی‌تر باشد، بیشتر می‌گیرد. هرچه آن گیرنده بالاتر و قوی‌تر باشد، قدرت جذب و ظهورِ امواج بیشتری را دارد.
به فرمایش مرحوم حاجی سبزواری ـ رحمة الله علیه ـ :

موسی‌ای نیست که دعویّ أنا الحق شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست[3]

حضرت موسیٰ‌ایی پیدا نمی‌شود که بشنود، هیچ شجری نیست که این زمزمه را نداشته باشد، همه دارند، تو موسیٰ بشو تا أناالحق را بشنوی. پس همیشه أناالحق هست. أناالحق در آن شجر بوده، أناالحق در این میکروفونی هم که الآن در جلوی من هست موجود است، چه کسی این را می‌شنود؟ موسی باید بیاید تا بشنود. نه‌اینکه خلق می‌شود، نه، این دارد می‌گوید. أناالحق در این ستون است، أناالحق در این فرش است، أناالحق در این طاق است، أناالحق در این پنکه‌ای که الآن دارد می‌گردد، هست. در همهٔ اینها آن ظهور توحید و آن ظهور حقّیّت و سریان توحید هست، گیرنده را قوی کن تا بفهمی! اگر تا این سطح بالا بیایی، همین سطح را به تو نشان می‌دهند، بالاتر را نشان نمی‌دهند. بالاتر بیا، باز همین سطح

---

[1] ***مطلع انوار***، ج ۲، ص ۴۲۱.
[2] ***روضة الشّهداء***، کاشفی، ص ۲۳۹.
[3] ***دیوان حکیم سبزواری*** (اسرار)، ص ۷۱.

را به تو نشان می‌دهند. هرچه بالاتر آمدی مرتب مطابق با همان افقی که رسیدی می‌بینی. نه‌اینکه نیست، هست، ما باید به آن مرتبه برسیم تا ببینیم که مسائل چیست، حقایق پشت‌پرده چیست، حقایقی که وجود دارد، نه‌اینکه بعداً خلق می‌شود، نه، الآن وجود دارد، اما چشم، چشم دیدن ندارد.

«لا اله الّا الله من اليَوم إلى يوم يُنفَخ فى الصّور»؛[1] در تمام عالم وجود، سریان حقیقت لا اله الّا الله وجود دارد.

خب مطلب قدری به درازا کشید. و خلاصه توصیهٔ بزرگان در این ایّام بر مراقبهٔ بسیار بیشتر و توجّه بیشتر است.

اهمیت نماز عید قربان در نزد اولیای الهی

در روز عید، خواندن نماز روز عید بسیار مستحب است و همه می‌خواندند و تا آنجا که به نظر بنده می‌رسد، حتی اولیای الهی نسبت به نماز روز عید قربان، بیشتر نظر داشتند تا نماز روز عید فطر، چون حالات و خصوصیّاتی که در این روز (عید قربان) هست، جنبه‌ها و تجلیّات توحیدی خاصّی دارد. آن ماه مبارک و ضیافت الهی و امثال‌ذلک برای خودش یک حساب و کتابی دارد ولی این روز بی‌حساب و بی‌جهت روز عید قربان نام نگرفته است، لذا بنده نسبت به این مسئله مطالبی را از بزرگان دیده‌ام. البته در میان مردم خب عید فطر مهم‌تر است و از اوّل هم به همین کیفیت بوده و خب مشخص است که بالأخره یک ماه روزه و الآن فراغت از روزه و آن شادی و عیدی که به‌واسطهٔ این حالات پیدا شده، برای مردم جای خود را دارد، اما برای خاصّان، روز عید قربان باز حالت خاصّ خودش را دارد. لذا رفقا هم از نماز روز عید قربان دریغ نورزند و حتماً این نماز را به جای بیاورند و نمازِ بسیار بسیار مهمی است.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند همهٔ ما را در راه اولیای خودش و در راه دوستان درگاه خودش، ثابت‌قدم بدارد!

اللهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد

[1] ***ثواب الأعمال***، ص ۷۲؛ ***إقبال الأعمال***، ج ۱، ص ۳۲۴.